

مرز واقعی‌تر از این حرف‌هاست

نسیم عزیزی

فارغ‌التحصیل مقطع کارشناسی‌ارشد روانشناسی

من یک افغانستانی‌ام؛ از یک پدر و مادر افغانستانی در کشور ایران، شهر تهران به دنیا آمدم. مادرم در هفت سالگی (پس از شروع جنگ شوروی سابق) و پدرم در ۲۷ سالگی به ایران پناهنده شدند، اینجا ازدواج کردند و بچه‌دار شدند. پس از ورود قانوناً تحت نظارت کمیساری عالی سازمان ملل متحد قرار گرفتند و هرسال طبق زمان‌های اعلامی از خود سازمان، کارت‌شان (کارت آمایش) تمدید می‌شود، (برای تمدید کارت هرسال انگشت‌نگاری و اسکن چشم انجام می‌شود، همچنین هرسال بلااستثنا هزینه‌های عوارض شهرداری، مالیات و... باید پرداخت شود).

۱ هرسال ثبت‌نام و تحصیل ما در مدارس دولتی، با شهریه‌ی مازاد صورت می‌گیرد و تحت عناوین مختلف ملزم به پرداخت‌شان بودیم و در صورت دیرکرد در پرداخت اسامی دانش‌آموزان سر صف صبحگاهی و پیش تمام جمعیت مدرسه خوانده می‌شد و نمی‌توانید تصور کنید این رفتار برای یک کودک یا نوجوان در آن سن و بین دوستانش چه فشار روانی و حشتناکی داشت.

۲ سال ۱۳۸۲ (اولین سال ریاست‌جمهوری آقای احمدی‌نژاد) ثبت‌نام و شرکت در مدارس برای تمام مهاجران افغانستانی مجاز ممنوع شد، بدون هیچ دلیل و توجیه مشخصی. احتمالاً نمی‌توانید تصور کنید که یک‌سال وقفه تحصیلی اجباری می‌تواند چه تأثیری بر انگیزه و شوق یک دانش‌آموز داشته باشد و البته که در تمام این سال‌ها کم نبودند از این تصمیم‌های سلیقه‌ای.

۳ من هم مثل تمام دانش‌آموزان دیگر برای کنکور زحمت و سختی کشیدم و در دانشگاه روزانه قبول شدم، اما هر ترم ملزم به پرداخت ۸۰ درصد شهریه شبانه بودیم و تا شهری به پرداخت نمی‌شد، اجازه ثبت‌نام در ترم جدید را نداشتیم. ما نمی‌توانستیم هر رشته تحصیلی‌ای که بخواهیم را انتخاب کنیم چون تحصیل در یکسری رشته‌ها برای مهاجران خارجی غیرمجاز است، همچنین نمی‌توانستیم هر دانشگاهی را انتخاب کنیم چون یکسری شهرها برای مهاجران افغانستانی شهرهای ممنوعه هستند و نباید مهاجران خارجی در آنها تردد یا سکونت داشته باشند. در تمام این سال‌ها، امکان خرید ملک و خودرو برای هیچ‌یک از مهاجران وجود نداشت و ندارد. اگر کسی چیزی داشته باشد، باید به نام یک ایرانی بزند و این احتمال را در نظر بگیرد که ممکن است به‌راحتی نتیجه زحماتش توسط همان فرد تصاحب شود، امکان دریافت گواهینامه رانندگی به شدت سختگیرانه و محدود است (شرط دانشجوی بودن و متاهل بودن که هیچ‌کدام هیچ ربطی به رانندگی ندارند) و از هر خانواده فقط یک نفر می‌تواند گواهینامه داشته باشد، آن هم با اعتبار یک‌ساله و هرسال باید کل پروسه از اول طی شود.

۵ در جنگ ۱۲ روزه، هر ایرانی‌ای کاملاً اختیاری می‌توانست به شهر دیگری که احساس امنیت بیشتری می‌کرد سفر کند یا رفت‌وآمد داشته باشد، اما نه تنها در جنگ بلکه هیچ‌زمان دیگری یک افغانستانی که کارت آمایش دارد و قانونی محسوب می‌شود، نمی‌تواند بدون دریافت مجوز تردد، مسافرت بین شهری داشته باشد و در صورت مشاهده شخصی در خارج از محل سکونت‌اش به‌راحتی دیپورت می‌شود، در تمام طول جنگ دفاتر کفالت بایسته بودند یا هیچ مجوزی صادر نمی‌کردند. ما این احساس را داشتیم که پاهایمان در سیمان سفت‌شده گیر کرده و نمی‌توانیم تکان بخوریم. (نامه‌های تردد بیشتر از ۱۵ روز نیستند و در استان مبدأ و مقصد از فرد انگشت‌نگاری انجام می‌شود).

۶ احتمالاً این کلیشه را شنیدید که ما ایرانی‌ها دیکتر و مهندس می‌فرستیم خارج از کشور ولی افغانستانی‌ها در ایران همه کارگر و سطح پایین هستند، همین الان می‌توانید با یک سرچ ساده «مشاغل مجاز برای مهاجران افغانستانی» را ببینید که دولت فقط چهار گروه شغلی را برای مهاجران افغانستانی مجاز شمرده که شامل «گروه گروه‌باز خانه‌ها»، «گروه کارهای ساختمانی»، «گروه کارگاه‌های کشاورزی» و «اسلیر» مثل کارگر امکا و سوزاندن زباله و امثالهم هست. یکبار دیگر به موضوع نگاه کنید، آیا قانون اجازه رشد و رای این شغل‌های سطح پایین را به ما داده؟ کسی که اینجا مانده، مجبور شده همین‌ها را انجام بدهد و کسی که نمی‌خواسته این کارها را انجام بدهد به‌ناچار مجدداً به جای دیگری مهاجرت کرده است. این راهم در نظر بگیرید که کارت کار فقط برای آقایان صادر می‌شود و خانم‌ها فقط در صورتی که سرپرست خانوار باشند، می‌توانند کارت دریافت کنند. همین موضوع روی حقوق، بیمه و تمام موارد دیگر تأثیرگذار است. اگر احياناً از خودتان می‌پرسید که چرا افغانستانی‌های متولد ایران ابلستگی وطن‌گونه‌ای به اینجا ندارند، باید بگویم چون همیشه و در هر لحظه به ما یادآوری شده که در بهترین حالت: «چیزی بیشتر از یک مسافر نیستی»، وقتی دوست‌هایی که در لحظات صمیمی، در خندیدن‌ها و جوک گفتن‌های‌شان یک‌دفعه می‌گویند «افغانی» و می‌خندند، ناگهان سیلی‌ای از واقعیت می‌خورد توی صورت که همیشه مرزی هست؛ مرزی خیلی واقعی که حتی در صمیمی‌ترین لحظات کشیده شده و انجامی فهمی مرز فقط خطی فرضی و قراردادی بین کشورها نیست، مرز خیلی واقعی‌تر از این حرف‌هاست.

گزارش
مهاجرت

عکس: ایران

ایستگاه رنج، اضطراب و گرما

گزارشی درباره وضعیت این روزهای زنان و کودکان افغانستانی در اردوگاه‌های ساماندهی مهاجران اخراجی

همان‌جا از فروشگاه می‌خریدند آن هم به قیمت چندبرابر، تازه اگر داخل فروشگاه موجود بود. حتی آب هم یک بطری کوچک ۵۰ هزار تومان بوده که همان هم به اندازه کافی گیر نمی‌آمده. خواهرم خیلی نگران بود که مدت‌ماندن‌شان بیشتر طول بکشد یا آن طرف مرز هم معطل شوند و پسر کوچک‌اش از گرما از بین برود. شنیده بود که چندتا بچه مرده‌اند. حالا آن طرف مرزند، هنوز با او حرف نزده‌ام.»

این فقط زنان داخل اردوگاه‌ها نیستند که در جریان اخراج مهاجران، رنج بزرگ آوارگی را تحمل می‌کنند، گروهی از زنان که به‌واسطه دستگیری شوهران، پسران و پدران‌شان در به‌در اردوگاه‌ها شده‌اند تاردی از آنها پیدا کنند هم در این رنج شریکند. سمیه یکی از آنهاست که چهار روز است به اردوگاه عسگرآباد ورامین سر می‌زند تا ردی از دو پسرش پیدا کند: «یکبار تلفن کردند و گفتند که آنها را گرفته‌اند، یکی‌شان ۱۵ ساله است و آن یکی ۲۳ ساله است. شوهرم سال گذشته فوت کرد و خرج من و سه دخترم را این دو پسر می‌دهند. البته من و دخترها هم کارگری می‌کنیم اما الان اوضاع خیلی خراب شده. اگر پسرها نتوانند بعداً به ایران برگردند ما باید برویم پیش آنها اما نمی‌دانم چطور باید برویم، ۱۶ سال است که در ایران زندگی می‌کنیم.»

سینا، یکی از دانشجویهای افغانستانی است که تجربه حضور در اردوگاه عسگرآباد را دارد. او درباره حضور بچه‌ها در اردوگاه‌ها می‌گوید: «بین دستگیرشده‌ها، پسرهای نوجوان هم هستند؛ پسر بچه‌هایی که از محل‌های کار دستگیر می‌شوند. در مواردی سن و سال آنها قبول می‌شود و بعد از مدتی اجازه می‌دهند که خانواده‌ها بیایند دنبال‌شان؛ البته زنان خانواده می‌آیند چون مردان اگر بیایند خودشان دستگیر می‌شوند. در موارد زیادی هم، سن بچه‌ها از آنها پذیرفته نمی‌شود و بچه‌ها هم در کنار مردان برای طی کردن روند ردمز قرار داده می‌شوند و محل نگهداری آنها جدانیست. روندی که به‌طور کلی واقعاً تحقیرآمیز و آسیب‌زننده است. در تک‌تک مراحل، کرامت انسانی فرد از او گرفته می‌شود. امکانات بهداشتی، غذا و نوشیدنی هم واقعاً یک شوخی است. من خودم چهار روز تمام غذا نخوردم. خودم را با چیزهای کوچکی که از بوفه می‌خریدم سیر می‌کردم تا روز بگذرد.»

نیلوفر، مددکاری که چندبار در هفته برای پیگیری امور مهاجران به اردوگاه عسگرآباد ورامین می‌رود، می‌گوید: «اغلب کسانی که برای پیگیری می‌آیند، زنان هستند. بنابراین هرروز تعداد زیادی زن، ساعت‌ها زیر آفتاب معطل می‌شوند بلکه به کارشان رسیدگی شود. رسیدگی هم واقعاً افتضاح است. مسئولی که آنجا ننشسته و قاعدتاً قرار است با مهاجران سروکار

کسانی که دستگیر شده‌اند و کسانی که بعد از هشدارها و محرومیت‌ها، داوطلبانه به اردوگاه‌های شهرهای خودشان مراجعه کرده‌اند و بعد به اردوگاه‌های مرزی فرستاده شده‌اند. سختگیری‌ها درباره گروه اول بیشتر است اما در نهایت همگی به اردوگاه‌های مرزی آورده می‌شوند تا از سه گذرگاه دوغارون در خراسان رضوی، میلک و هیرمند در استان سیستان و بلوچستان، به افغانستان فرستاده شوند.

گزارش‌های مردمی و فعالان اجتماعی نشان می‌دهد در روزهای اول شدت گرفتن روند اخراج، وضعیت در همه اردوگاه‌ها بد بوده اما حالا آنچه در اردوگاه الغدیر در سیستان و بلوچستان می‌گذرد، قابل مقایسه با دوتای دیگر نیست.

«مریم» یکی از زنانی است که همسر، دو پسرش و کل خانواده خواهرش در اردوگاه الغدیر زاهدان بوده‌اند اما مریم و دخترش تصمیم گرفته‌اند هرطور شده فعلاً در ایران بمانند. او درباره وضعیت خانواده و فامیل‌اش در اردوگاه می‌گوید: «یکی از پسرانم را جلوی محل کارش که نگهبانی می‌داد، بازداشت کردند. سه روز هیچ خبری از او نداشتیم تا اینکه فهمیدیم دارند او را می‌فرستند زاهدان. ما خودمان می‌خواستیم برای رفتن اقدام کنیم. قرار بود مردها بروند، ما بمانیم و ببینیم آنها در افغانستان چه کار می‌توانند بکنند. اگر امکان زندگی بود من و دخترم هم برویم. خانواده خواهرم اما تصمیم گرفتند همه با هم بروند که پیش هم باشند. آنقدر جمعیت در اردوگاه الغدیر زیاد بود که سه روز تمام معطل شده بودند. در این سه‌روز چندبار با هم حرف زدیم. می‌گفت روز اول حتی یک سایبان نبوده. کل روز زیر آفتاب نشسته بودند چون داخل سوله‌ها از بیرون بدتر بوده و هیچ وسیله خنک‌کننده‌ای وجود نداشته است. خواهرم می‌گفت، تن بچه‌ها زیر آفتاب می‌سوخت. مجبور شده بود پسر کوچک‌اش را که سه‌ساله است لخت کند، چادرش را سایبان بگذارد بلکه بچه تلف نشود. آب هم خیلی کم بوده و خواهرم بین اینکه آب را به بدن بچه بزند تا خنک شود یا آن را برای خوردن نگه دارد، مانده بود. به آنها گفته بودند چند ساعت بیشتر معطل نخواهند شد اما کارشان دو شب و سه روز طول کشید.»

امکانات بهداشتی برای زنان هم تعریفی نداشته است: «هرکس هرچه داشته، خودش برده بوده. خانواده‌های ما را از یزد با اتوبوس بردند، البته هزینه اتوبوس را از هر نفر گرفتند. مبلغ دقیق را نمی‌دانم اما فکر کنم دو میلیون تومان از هرکس گرفتند. از بعضی‌ها بیشتر هم گرفته بودند. اردوگاه خیلی شلوغ بوده و مأموران هم اخلاق خوبی نداشته‌اند. وسایل زنانه مثل نوار بهداشتی، پوشک بچه و اینطور چیزها هم نبوده. هرکس خودش برده بوده اما بعضی‌ها هم نداشته‌اند و باید

«س» از مددکارانی است که داوطلبانه به سیستان و بلوچستان رفته تا به مهاجران در آستانه اخراج کمکی برسانند. «کل اردوگاه سه سوله خیلی بزرگ دارد که دو تا از آنها خنک‌کننده دارند اما خنک‌کننده‌هایی که به هیچ وجه پاسخگوی این گرما و خشکی هوا نیستند. بنابراین اغلب افراد ترجیح می‌دهند بیرون بمانند چون هوای داخل سوله‌ها به شدت خفه است و جریان ندارد»

ماه‌هاست که روند اخراج مهاجران افغانستانی از ایران سرعت گرفته، اما آنچه بعد از جنگ ۱۲ روزه رخ داد، از نظر سرعت عملیات اخراج و تعداد مهاجرانی که ردمز شده یا در مسیر اخراج قرار گرفته‌اند، شاید با هیچ زمان دیگری قابل مقایسه نباشد. بعضی آمارهای غیررسمی نشان می‌دهند که تنها در یک‌روز، ۶۰ هزار نفر از مهاجران به آن سوی مرز اخراج شده‌اند. آمارهای رسمی هم اگر چه تفاوت زیادی با شنیده‌ها دارند اما حاوی عده‌های بسیار بزرگی‌اند. انتظار که نادر یاراحمدی، مشاور وزیر و رئیس مرکز امور اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور گفته، افزون بر ۷۷۲ هزار نفر به گفته او، «اتباع غیرمجاز افغانستانی»، از ابتدای امسال تاکنون به کشورشان بازگشته‌اند. به گفته او، ۶۷ درصد این افراد از گذرگاه رسمی دوغارون، ۳۲ درصد از مرز میلک و یک‌درصد از مرز ماهرود به سمت افغانستان رفته‌اند. نادر یاراحمدی چندروز پیش هم گفته بود که در هفته منتهی به ۱۷ تیرماه، فقط در یک‌روز، ۲۹ هزار نفر از مرز بیرون فرستاده شده‌اند. این در حالی است که ظرفیت اردوگاه الغدیر یکی از سه اردوگاه اصلی مرزی، چیزی حدود سه هزار نفر بیشتر نیست. شاهدان محلی می‌گویند، ازدحام بالای مهاجران اخراجی در اردوگاه‌هایی که ظرفیت جمعیتی کمتر از این را هم نداشته‌اند، شرایط بسیار غم‌انگیزی را برای آنها رقم زده است؛ موضوعی که یاراحمدی هم آن را تأیید می‌کند اما اختلاف درباره عمق رنج مهاجران بین اظهارنظرهای رسمی و گزارش‌های غیررسمی همچنان وجود دارد.

حالا در حالی که نزدیک به یک هفته از آخرین مهلت معرفی داوطلبانه مهاجران و نزدیک به ۱۰ روز از شدت گرفتن طرح ضربتی اخراج گذشته، مسئولان می‌گویند که اوضاع بهتر شده اما گزارش‌ها هنوز شرایط اردوگاه‌ها را نگران‌کننده اعلام می‌کنند. طبیعتاً در چنین شرایطی بیشترین نگرانی مربوط به کودکان و زنان است. گروهی که نه تنها در آن‌سوی مرز به دلیل آینده‌ای مبهم و احتمالاً همراه با محرومیت‌های بسیار در معرض خطرات زیادی‌اند، بلکه این طرف مرز هم در شرایط بد اردوگاه‌ها یا در به‌دوری برای پیگیری وضعیت مردان و پسران جوان خانواده، روزهای سخت و خطرناکی را سپری می‌کنند.

▼ تن بچه زیر آفتاب می‌سوخت

مهاجران اخراجی به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند؛

فاطمه رجبی

خبرنگار اجتماعی

